



## لحظه "همداستانی"

### نقش داستان گویی در توانمندسازی شهروندی

### همراه با

### تحلیل ساختاری: داستان فریدون و کاوه آهنگر؛ روایت خروج بردگان از مصر

### نوشته شیریندخت دقیقیان

فشرده و بخش های این جستار: خردورزان فرهنگ ایران، قرن ها پیش از پژوهشگران مدرن که به تازگی به نقش داستان گویی در راهبری مدنی، جنبشی و سیاسی پرداخته اند، در سطح زبان، ارتباط میان نیکی گستری را با واژه "همداستانی" جا انداخته بودند. "همداستانی" در پویش های اجتماعی ایران، چنان که داستان های آنها از پیشینیان شنیده ایم، به بهروزی و خیر بیشترین آحاد اجتماع انجامیده است.

در "داستان گویی" نیرویی نهفته است. داستان برآمده از فرهنگ جمعی و در ارتباط با هستی تک تک انسان ها، همداستانی پدید می آورد و راهگشای سرمنزل های روشنتر می-گردد. به بیانی امروزی، همداستانی برپایه خودآگاهی سوژه و در همبستگی بیناسوژه ای، زمانی شکل می گیرد که نخست، درک و تجربه ای زیسته از هدف یا دردی مشترک در یک محله، شهر یا ملت وجود داشته و "داستان" آن در دل ها و بر زبان ها باشد؛ دوم، عهد یا قراردادی اجتماعی به آن داستان، چهارچوب داده باشد؛ و سوم اراده کنشگری آگاهانه فردی و جمعی بر پایه آن فعال شود.

نه این که هر جا یک گروه، توده و لشکری با یکدیگر "همدست" شده اند، حتما بر خیر عمومی افزوده اند. گردش جمعی برای بردار کردن حسین بن منصور حلاج یا قتل عام

های سیاسی تاریخ اخیر ایران "همداستانی" نبوده اند. آنها "همدستی" بوده اند در مجموعه ای از ارتکاب به جنایت، حق کشی و دیگر آزاری، لاپوشانی، تشویق، سکوت، بیثباتی یا بیعملی از سوی شمار قابل توجهی از مردم. راهزنان و تبهکاران نیز می توانند همدست شوند. توده های ناآگاه و فردیت زدوده نیز می توانند در پی "ناداستان" هایی که برایشان می گویند، همدست جباران بشوند. آگاهی رسانی پیرامون داستان گویی می تواند جامعه را در تمیز دادن همداستانی های توانمندساز از همدستی های پوپولیستی، پرووکاسیون و هیستری های بنیادگرایی دینی و ایدئولوژیک یاری دهد.

در پیشگفتار به کنش داستان گویی و ویژگی های آن پرداخته می شود. "لحظه همداستانی" اصطلاحی است که به این مناسبت ساخته ام تا در بخش اول، با تحلیل ساختاری از حماسه کاوه آهنگر به روایت حکیم ابوالقاسم فردوسی، لحظه های همداستانی برای رهایی را مشخص کنم. در بخش دوم به آراء دو فیلسوف، جانانان ساکس و مایکل والزر، در مورد انگاره راهبری موسی در داستان خروج بنی اسرائیل از مصر و اهمیت داستان موفق در هویت یابی می پردازم. سپس مروری می شود به نظریه های جدید راهبری و دیدگاه های هاوارد گاردنر در مورد راهبران موفق و اهمیت داستان گویی. از آنجا که بدون توانمندسازی شهروندی در سطوح گسترده، توسعه دمکراتیک ممکن نمی شود، به نقش داستان سرایی و همداستانی در مشارکت شهروندی توجه خواهم داشت.<sup>۱</sup>

باشد که هر فرد، داستان خود را بازگوید تا در این رهگذر با هم داستان هایش، "همداستان" شود.

شیریندخت دقیقیان

نوامبر ۲۰۱۹

<sup>۱</sup> هر چند این نوشته بخش دوم نوشتاری نیست که در سال ۲۰۱۷ با عنوان مقدمه ای بر توانمندسازی شهروندی نگاشتم، اما تعریف ها و زمینه سازی های آن نوشته راهنمایی برای بحث کنونی خواهد بود. نگاه کنید به:

دقیقیان. شیریندخت. مقدمه ای بر توانمندسازی شهروندی. آرمان شماره ۹

[http://armanfoundation.com/wp-content/uploads/2019/04/Arman\\_Magazine\\_9.pdf](http://armanfoundation.com/wp-content/uploads/2019/04/Arman_Magazine_9.pdf)

## کنش داستان گویی

داستان گویی از انسان پارینه سنگی تا امروز پیوستگی داشته است. از بشر نخستینی که بر دیوار غار، صحنه غلبه بر گاو وحشی را کشید تا اسطوره های ملل، گواه گرایش انسان به داستان گویی هستند. داستان، برخلاف داده های علمی در حافظه نقش بسته، قابل انتقال کتبی و شفاهی می گردد. داستان گویی از اندک فرصت هایی است که شناخت، حکمت و عاطفه درهم آمیخته، در زندگی روزمره جاری می شود.

از هزاره ها پیش، سویه های آموزشی و تربیتی داستان گویی، انتقال تجربه بینانسی و کارکرد امیدبخش آن، بر آدمیان آشکار بوده است. داستان، توانایی های گفتاری و شنیداری را همزمان گسترش داده، بر دامنه تمرکز می افزاید. داستان گویی هم قلمرو فردی ترین کنش آفرینش هنری است و هم بستر خلاقیت جمعی در پردازش فولکلور توسط مولفان گمنام.<sup>۱</sup> داستان مشترک، اشتراک هویتی پدید می آورد. داستان، پلی است از گذشته به حال تا آینده. انسان داستان را می سازد و داستان، انسان را.<sup>۲</sup>

تحلیل اسطوره ها که داستان های خدایان و مناسبت آنها با انسان فرودست و اسیر چنگال سرنوشت هستند، مجال جداگانه ای می خواهد. آنچه در این نوشتار، لحظه همداستانی نامیده ام در ژانر داستان حماسی - که در مرکز آن، نه خدایان، که انسان های خردورز و مختار قرار دارند - به گونه ای چشمگیر قابل بررسی است.

<sup>۱</sup> نگاه کنید به: یاکوبسن: رومن. ترجمه شیریندخت دقیقیان. هنر فولکلور همچون شکلی ویژه از خلاقیت. زیبا شناخت، شماره دوم، ۱۹۹۸. تهران

<sup>۲</sup> در زمینه پروتوتیپ های دنیای واقعی در خلق شخصیت های داستانی نگاه کنید به: دقیقیان: شیریندخت. پژوهشی در نقش پروتوتیپ ها در آفرینش هنری - شخصیت پردازی در ادبیات داستانی. چاپ دوم. نشر مروارید. تهران ۲۰۱۹

### لحظه های همداستانی در حماسه فریدون و کاوه آهنگر

در یک تحلیل ساختاری<sup>۱</sup> از داستان فریدون و کاوه آهنگر در شاهنامه، چند لحظه همداستانی قابل بازشناسی هستند. روایت با اطلاع از شیوه کشورداری ضحاک آغاز می شود:

چو ضحاک شد بر جهان شهریار / برو سالیان انجمن شد هزار  
... نهان گشت کردار فرزندگان / پراگنده شد کام دیوانگان  
هنر خوار شد جادویی ارجمند / نهان راستی آشکارا گزند  
شده بر بدی دست دیوان دراز / به نیکی نرفتی سخن جز به راز<sup>۲</sup>

افزون بر شرایطی که فردوسی نام می برد و برای انسان مدرن با واژه های خودکامگی، خرافه و دروغ سالاری، سانسور و سرکوب شناخته شده اند، فاجعه ای در دربار ضحاک اژدهادوش جریان دارد:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان / چه کهنتر چه از تخمه پهلوان  
خورشگر ببردی به ایوان شاه / همی ساختی راه درمان شاه  
بکشتی و مغزش پرداختی / مران اژدها را خورش ساختی

**لحظه همداستانی ۱:** پس از این زمینه چینی که نشان از اسارت یک سرزمین در ظلمی بزرگ دارد، نخستین لحظه همداستانی روایت می شود:

دو پاکیزه از گوهر پادشا / دو مرد گرانمایه و پارسا  
یکی نام ارمایل پاکدین / دگر نام گرمایل پیشین  
چنان بد که بودند روزی به هم / سخن رفت هر گونه از بیش و کم  
ز بیدادگر شاه و ز لشکرش / وزان رسمهای بد اندر خورش

<sup>۱</sup> منظور، روش تحلیل ساختاری متن است که توسط رولان بارت و کلود لوی اشتروس بنیان گذاشته شد. برای خواندنی های بیشتر نگاه کنید به:

بارت: رولان. اسطوره امروز. ترجمه و شرح شیریندخت دقیقیان. نشر مرکز چاپ دهم. ۱۳۹۸

<sup>۲</sup> متن داستان کاوه آهنگر از شاهنامه فردوسی. گنجور.

<https://ganjoor.net/ferdousi/shahname/zahak/sh1/>

یکی گفت ما را به خوالیگری / بیاید بر شاه رفت آوری  
وزان پس یکی چاره‌ای ساختن / ز هر گونه اندیشه انداختن  
مگر زین دو تن را که ریزند خون / یکی را توان آوردن برون

حاصل لحظه همداستانی میان دو انسان نیک اندیش، نجات هر یک جوان از میان دو جوان در کشتارپزخانه ضحاک است. اینک زنان و مادران دو جوان، زاری کنان سررسیده، آزادی آنها را از خوالیگران تمنای کنند، اما این آشپزان ناچار به انتخابی جانگدازند: گزینش یکی از دو جوان. از آن دست که بعدها در ادبیات جهان، مادر برتولت برشت و در واقعیت تاریخی، اسیران اردوگاه‌های مرگ نازی با چنین نانتخاب‌هایی روبه‌رو شدند.

زنان پیش خوالیگران تاختند / ز بالا به روی اندر انداختند  
پراز درد خوالیگران را جگر / پراز خون دو دیده پراز کینه سر  
همی بنگرید این بدان آن بدین / ز کردار بیداد شاه زمین  
از آن دو یکی را برداختند / جزین چاره‌ای نیز نشاختند  
برون کرد مغز سر گوسفند / بیامیخت با مغز آن ارجمند  
یکی را به جان داد زنهار و گفت / نگر تا بیاری سر اندر نهفت

یک همداستانی تلخ و نهانی که با این حال، همچون نخستین نت‌های یک سمفونی بزرگ، سکوت را می‌شکنند...

در این میان، همان کابوسی که در اوج قدرت به سراغ هر ستمگر می‌آید، خواب ضحاک را نیز برمی‌آشوبد: دوران او به سرخواهد رسید. در کابوس ضحاک، سه سوار از راه می‌رسند و بر گردن او پالهنک نهاده، با گرز آهنین مهیبی او را کشان کشان در کوه دماوند به بند می‌کشند. ضحاک نعره کشان از خواب می‌پرد. ارنواز دختر شاه جمشید که با زور به همسری ضحاک درآمده بر بالین او شتافته، قدرت بی‌رقیب او را یادآور می‌شود، اما توصیه می‌کند که ضحاک، بهترین جادوگران و خوابگزاران را فراخواند تا به هویت دشمن پی برده، چاره جویی کنند.

موبدان می‌آیند اما از بیم جان نه می‌توانند یافته‌های خود را بگویند و نه پنهان کنند، تا آنکه کسی از آن میان به خود جرات می‌دهد:

بدو گفت پردخته کن سر ز باد / که جز مرگ را کس ز مادر نژاد  
 جهاندار پیش از تو بسیار بود / که تخت مهی را سزاوار بود  
 فراوان غم و شادمانی شمرد / برفت و جهان دیگری را سپرد  
 اگر باره آهنینی به پای / سپهرت بساید نمایی به جای  
 کسی را بود زین سپس تخت تو / به خاک اندر آرد سر و بخت تو  
 کجا نام او آفریدون بود / زمین را سپهری همایون بود

این اطلاع داده می شود که فریدون هنوز به دنیا نیامده است. ضحاک می پرسد که او کیست و چه دشمنی با من دارد؟

بدو گفت ضحاک ناپاک دین / چرا بنددم از منش چیست کین  
 دلاور بدو گفت گر بخردی / کسی بی بهانه نسازد بدی  
 برآید به دست تو هوش پدرش / از آن درد گردد پر از کینه سرش

ضحاک فقط اگر دست از کشتار بردارد از سرنوشت محتوم نجات خواهد یافت، زیرا دیگر فرزندی به کین خواهی پدر برنخواهد خاست. اما این سختدل از ترس مرگ از هوش می رود و چون به هوش می آید، دستور به یافتن و نابودی فریدون می دهد. در مورد فریدون گفته می شود:

کجا نام او آفریدون بود / زمین را سپهری همایون بود  
 هنوز آن سپهد ز مادر نژاد / نیامد گه پرسش و سرد باد  
 چو او زاید از مادر پرهنر / بسان درختی شود بارور  
 به مردی رسد برکشد سر به ماه / کمر جوید و تاج و تخت و کلاه

سرانجام رخ می دهد آنچه همیشه به شکل پیشگویی در داستان پردازی باستان می آید. اما به گمان من خواب ها و پیشگویی های هشداردهنده در سبک باستان، گوشزد هنرمندانه ای هستند به نتیجه منطقی اعمال و روال جهان در پاسخ دادن عمل با عکس العمل. در وجدان جمعی بشر، این کابوس ها فرصت هایی هستند برای ستمکار تا از ستم دست بکشد. اما ضحاک حتی برای حفظ جان خود هم تغییر رویه نداده، به کشتار ادامه می دهد. سرانجام، مردی جوان به نام آبتین از "تخم کیان و تبار طهمورس پهلوان"، قربانی ضحاک می شود.

همسر او فرانک که از تبار او نمی دانیم اما "خردمند" توصیف می شود، آبستن فرزند، می -  
گریزد و او را که فریدون نام دارد در یک مرغزار نزد باغبانی که گاوی شیرده دارد، می -  
سپارد.

**لحظه همداستانی ۲:** پس از سه سال فرانک، فرزند را از باغبان می گیرد و گریزان او را  
از "جادوستان" به کوه البرز نزد "مردی دینی" می برد. تازه در اینجا لحظه همداستانی دوم  
شکل می گیرد. زیرا برخلاف هنگام سپردن فرزند به باغبان که فرانک هیچ توضیحی به او  
نمی دهد، این بار با مرد دینی راز خود را در میان می گذارد؛ یا به بیانی دیگر با او همداستان  
می شود.

نکته چشمگیر داستان آن است که هر دم، نقش آفرینان جدیدی از تبارهای گوناگون و  
طبقات اجتماعی به چاره جویی و همداستانی می پیوندند، به ترتیب ورود: تبار شاهی،  
پهلوانی و کیانی، مادران و زنان، کهتر و مهتر، گله بان و باغبان، مرد دینی، و جلوتر که  
خواهیم دید، پیشه وری چون کاوه آهنگر، مردم کوی و برزن، لشکریان، زنان حرم و مردم  
دیار تازیان.

اینک ضحاک از راز مرغزار و گاو باخبر شده، به آنجا هجوم می برد، اما فریدون را نمی -  
یابد. زمان می گذرد و فریدون در هشت سالگی از کوهسار نزد مادر می رود.

**لحظه همداستانی ۳:** فریدون با شنیدن راز خود از زبان مادر می خروشد:

فریدون چو بشنید بگشاد گوش / ز گفتار مادر برآمد به جوش  
دلش گشت پردرد و سر پرز کین / به ابروز خشم اندر آورد چین  
چنین داد پاسخ به مادر که شیر / نگرده مگر ز آزمایش دلیر  
کنون کردنی کرد جادوپرست / مرا برد باید به شمشیر دست  
پیویم به فرمان یزدان پاک / برآرم ز ایوان ضحاک خاک

فرانک پسر را از اقدام فردی بازمی دارد با این استدلال که ضحاک قدرت دارد و فریدون نباید جوانی کند:

بدو گفت مادر که این رای نیست / ترا با جهان سر به سر پای نیست  
 جهاندار ضحاک با تاج و گاه / میان بسته فرمان او را سپاه  
 چو خواهد ز هر کشوری صد هزار / کمر بسته او را کند کارزار  
 جز اینست آیین پیوند و کین / جهان را به چشم جوانی مبین  
 که هر کاو نبید جوانی چشید / به گیتی جز از خویشتن را ندید  
 بدان مستی اندر دهد سر بیاد / ترا روز جز شاد و خرم مباد

همداستانی میان فرانک و فریدون پدید آمده، اما مادر، کنش فردی را صلاح نمی بیند.

روایت دوباره به کاخ ضحاک برمی گردد: همچنان، مغز جوانان به خورد ماران داده می-  
 شود و ضحاک در جستجوی فریدون است. تا این که ضحاک برای مهار وحشت خود،  
 سیاست عوامفریبی و دروغ در پیش گرفته، مهان را گرد می آورد تا محضری بنویسند که  
 ضحاک جز به "دادگستری" با مردم رفتار نکرده است. دیوانیان در این دروغ، "همدست"  
 ضحاک شده، در حال امضای شهادتنامه هستند که ناگهان، مردی خروشان وارد بارگاه می-  
 شود: او آهنگری است که دو پسرش را برای کشتار برده اند:

بر آن محضر ازدها ناگزیر / گواهی نوشتند برنا و پیر  
 هم آنگه یکایک ز درگاه شاه / برآمد خروشیدن دادخواه  
 ستم دیده را پیش او خواندند / بر نامدارانش بنشانند  
 بدو گفت مهتر بروی دژم / که بر گوی تا از که دیدی ستم  
 خروشید و زد دست بر سر ز شاه / که شاهانم کاوه دادخواه  
 یکی بی زیان مرد آهنگرم / ز شاه آتش آید همی بر سرم  
 تو شاهی و گر ازدها پیکری / بیاید بدین داستان داوری  
 که گر هفت کشور به شاهی تراست / چرا رنج و سختی همه بهر ماست  
 شماریت با من بیاید گرفت / بدان تا جهان ماند اندر شکفت  
 مگر کز شمار تو آید پدید / که نوبت ز گیتی به من چون رسید



که مارانت را مغز فرزند من / همی داد باید ز هر انجمن  
ضحاک فرصت را برای عوامفریبی غنیمت می شمرد، پسران کاوه آهنگر را به او می بخشد  
و در عوض از او می خواهد که آن محضر و گواهی دروغ را امضا کند.

**لحظه همداستانی ۴:** کاوه آهنگر دست رد به این عوامفریبی می زند و گفتن چنین  
دروغی را بر نمی تابد. کاوه می داند که داستان به همین جا ختم نمی شود و فرزندان  
همداستان های او همچنان قربانی خواهند شد:

بفرمود پس کاوه را پادشا / که باشد بران محضر اندر گوا  
چو بر خواند کاوه همه محضرش / سبک سوی پیران آن کشورش  
خروشید کای پای مردان دیو / بریده دل از ترس کیهان خدیو  
همه سوی دوزخ نهادید روی / سپر دید دلها به گفتار اوی  
نباشم بدین محضر اندر گوا / نه هرگز براندیشم از پادشا  
خروشید و برجست لرزان ز جای / بدرید و بسپرد محضر به پای  
گرانمایه فرزند او پیش اوی / ز ایوان برون شد خروشان به کوی  
بیرون شدن کاوه به کوی و بازار، آغاز لحظه همداستانی چهارم است:  
چو کاوه برون شد ز درگاه شاه / برو انجمن گشت بازارگاه  
همی بر خروشید و فریاد خواند / جهان را سراسر سوی داد خواند  
از آن چرم کاهنگران پشت پای / بپوشند هنگام زخم درای  
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد / همانگه ز بازار برخاست گرد  
خروشان همی رفت نیزه بدست / که ای نامداران یزدان پرست  
کسی کاو هوای فریدون کند / دل از بند ضحاک بیرون کند  
پیوید کاین مهتر آهرمنست / جهان آفرین را به دل دشمن است

فراخوان کاوه آهنگر به مردمی که داستانی دارند همانند او پر آب چشم و خون دل،  
همداستانی فراگیرتری را برمی انگیزد. اینک همداستانی ها چون جوی های کوچک به هم  
پیوسته، خروشان شده، نمادی مشترک می یابند: چرم آهنگری کاوه.

بدان بی‌بها ناسزاوار پوست / پدید آمد آوای دشمن ز دوست  
همی رفت پیش اندرون مردگرد / جهانی برو انجمن شد نه خرد

**لحظه همداستانی ۵:** اینک مردم کوی و برزن و شهر به سرکردگی کاوه آهنگر به جستجوی فریدون می روند. فردوسی، روال مشروعیت زدایی از ضحاک، مشروعیت یابی فریدون و برقراری عهد و قرارداد اجتماعی میان راهبر و مردم را به تصویر می کشد. مردم به دادخواهی نزد فریدون رفته، میان آنها عهدهی برقرار می گردد. این اصل مدرن که حاکمان، مشروعیت خود را از مردم می گیرند، در این فراز بیان می شود. فریدون و مردم، همداستان می شوند. این همداستانی، تجسم نمادین خود را آن لحظه می یابد که فریدون به نوبه خود بر آن چرم کار و زحمت، گوهران تابان می آویزد و "اختر کاویانی" شکل می گیرد:

بیامد بدرگاه سالار نو / بدیدندش آنجا و برخاست غو  
چو آن پوست بر نیزه بر دید کی / به نیکی یکی اختر افکند پی  
بیاراست آن را به دیبای روم / ز گوهر بر و پیکر از زر بوم  
بزد بر سر خویش چون گرد ماه / یکی فال فرخ پی افکند شاه  
فرو هشت ازو سرخ و زرد و بنفش / همی خواندش کاویانی درفش  
از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه / به شاهی بسر برنهادی کلاه  
بران بی‌بها چرم آهنگران / بر آویختی نو به نو گوهران  
ز دیبای پرمايه و پرنیان / بر آن گونه شد اختر کاویان

در لحظه همداستانی ۵، خود ساختار درفش کاویانی - چرم کار و گوهر سروری - نشانی است از مشروعیت و عهد مردم کار با حاکمیت. گرز آهنینی که به کابوس ضحاک آمد، پس از همراهی فریدون با کاوه آهنگر و رفتن به بازار آهنگران، پدیداری می یابد. فریدون گرز را برداشته، در جستجوی ضحاک به سرزمین تازیان و کاخ او می رود.

**لحظه همداستانی ۶:** فریدون، زنان اسیر در کاخ ضحاک را آزاد می کند. آن میان، از نواز دختر شاه جمشید که همراه خواهرش اسیر است با پی بردن به هویت فریدون، داستان

اسارت خود را بازگفته، با او همداستان شده، مکان ضحاک را که برای قتل و غارت به هندوستان رفته، فاش می سازد.

چو بشنید ازو این سخن ارنواز / گشاده شدش بر دل پاک راز  
 بدو گفت شاه آفریدون تویی / که ویران کنی تنبل و جادویی  
 کجا هوش ضحاک بر دست تست / گشاد جهان بر کمر بست تست  
 ز تخم کیان ما دو پوشیده پاک / شده رام با او ز بیم هلاک  
 همی جفت مان خواند او جفت مار / چگونه توان بودن ای شهریار  
 فریدون چنین پاسخ آورد باز / که گر چرخ دادم دهد از فراز  
 بپرم پی ازدها را ز خاک / بشویم جهان را ز ناپاک پاک  
 بیاید شما را کنون گفت راست / که آن بی بها ازدهافش کجاست  
 برو خوب رویان گشادند راز / مگر که ازدها را سرآید به گاز  
 بگفتند کاو سوی هندوستان / بشد تا کند بند جادوستان

**لحظه همداستانی ۷:** کندرو نامی از کدخدایان ضحاک در ظاهر، فریدون را مشغول بزم و پذیرایی می کند تا نهانی به ضحاک خبر دهد که غریبه ای در کاخ انتظارش را می - کشد. ضحاک نشانه های انکارگری مرسوم همه دیکتاتورهای بیدرمان را بروز داده، به گمانه زنی های خوش خیالانه در مورد هویت غریبه می پردازد؛ اما سرانجام می پذیرد که خطر در کمین او است.

اینک نوبت رسیده به لحظه همداستانی در سرزمین تازیان و با مردمی دیگر، اما به جان آمده از ستم ضحاک.

سپاه فریدون چو آگه شدند / همه سوی آن راه بی ره شدند  
 ... همه بام و در مردم شهر بود / کسی کش ز جنگ آوری بهر بود  
 همه در هوای فریدون بدند / که از درد ضحاک پر خون بدند  
 ... به شهر اندرون هر که برنا بدند / چه پیران که در جنگ دانا بدند  
 سوی لشکر آفریدون شدند / ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

...نخواهیم بر گاه ضحاک را / مرآن از دهادوش ناپاک را

تا پیش از اسارتِ نهاییِ ضحاک، دو بار یک "سروش خجسته" - که می تواند یا ندای درون فریدون برای پرهیز از خشونت بیجا باشد یا ندایی اهورایی - فریدون را از خرد کردن ضحاک با گرز پولادین باز می دارد، با این استدلال که بدترین کیفر ضحاک همانا دوری از تختگاه و به بند کشیده شدن در غار دماوند است.<sup>۱</sup> چنین می شود. فریدون در بازگشت از دماوند، مردمِ همدستان با خود را پند می دهد که دیگر سلاح ها را کنار بگذارند، پیشه وران به کار و هنر و لشکریان به وظایف خود بازگردند، تا زندگی صلح آمیز از سر گرفته شود:

بفرمود کردن به در بر خروش / که هر کس که دارید بیدار هوش  
 نباید که باشید با ساز جنگ / نه زین گونه جوید کسی نام و ننگ  
 سپاهی نباید که به پیشه‌ور / به یک روی جویند هر دو هنر  
 یکی کارورز و یکی گرزدار / سزاوار هر کس پدیدست کار  
 چو این کار آن جوید آن کار این / پر آشوب گردد سراسر زمین  
 به بند اندرست آنکه ناپاک بود / جهان را ز کردار او باک بود  
 شما دیر مانید و خرم بوید / به رامش سوی ورزش خود شوید

در لحظه همداستانی ۶ عهد "داد و دهش" فریدون با مردم استوار می شود. همان عهدی که فردوسی در جای دیگری در شاهنامه به آن اشاره خواهد کرد:

فریدون فرخ فرشته نبود / به مشک و به عنبر سرشته نبود  
 به داد و دهش یافت این نیکویی / تو داد و دهش کن فریدون تویی

لحظه های همداستانی در روایت کاوه آهنگر را بیانی رسا از پویش های انسانی می یابیم که فرایندوار با گزینش های فردی/جمعی و انباشت خودآگاهی شکل می گیرند و شاهدی بر سترونی رادیکالیسم نجات گرا یا آخر زمانی هستند.

<sup>۱</sup> فیلسوف خشونت پرهیزی، رامین جهاننگلو، تاکید به یافتن نمونه های خشونت پرهیزی در فرهنگ ایران دارد. شاید این نمونه ای صادق باشد.

### بخش دوم: دو فیلسوف معاصر و داستان آزادی از بردگی مصر

گفته می شود که رهبران موفق تاریخ، قادر به گفتن داستان های موفق بوده اند. جنایتکاران تاریخ نیز ناداستان های کارسازی داشته اند، مانند فضای حیاتی و نژاد خالص، جامعه بی طبقه توحیدی، هژمونی پرولتاریا، خلافت مذهب و از این دست.

تفاوت داستان های موفق که بشریت را پیش برده اند با ناداستان های ویرانگر در این است که ناداستان ها با ترفند فریب، استفاده از ناآگاهی و سیاهروزی توده ها، فردیت زدایی توتالیتار و هیستری های جمعی و اختلال های روانی سرایت یابنده *shared psychotic disorder* گسترش می یابند. اما داستان های سازنده، حاصل پویش های خودآگاه، عهد اجتماعی قوام یافته و به تعبیری هگلی، انباشت خردورزی در تاریخ بوده اند، مانند انقلاب های آمریکا و فرانسه، جنبش مشروطیت، نهضت حقوق مدنی مارتین لوتر کینگ، جنبش ضد آپارتاید، جنبش های رهایی بخش ملی هند، استقلال اسرائیل و الجزایر و دیگر نمونه ها. داستانی که کوروش کبیر در منشور آزادی برای ایرانیان به جا گذاشته، فرازهای یک داستان موفق برای امروز را دارد.

اینک به دیدگاه دو فیلسوف پیرامون داستان خروج بردگان از مصر می پردازیم: جانانان ساکس و مایکل والزر.

**جانانان ساکس:** جانانان ساکس، فیلسوف معاصر انگلیسی، از شاگردان سر آیزایا برلین در آکسفورد و عضو مجلس لردهای برتیا، پیرامون اهمیت داستان گویی و با اشاره به نظریه هاوارد گاردنر می نویسد:

... آنچه یک رهبر را می سازد، توانایی گفتن یک داستان خاص است - داستانی که بتواند وضعیت ما را برای خودمان تشریح کند و یک دورنمای جمعی را قدرت بخشیده، پذیرفتنی سازد. به این ترتیب، چرچیل داستان شهادت شکست ناپذیر در نبرد برای آزادی را گفت. داستان گاندی درباره حرمت هند و اعتراض خشونت پرهیز بود. مارگارت تاچر از اهمیت فرد در برابر دولت همیشه کنترل کننده گفت. مارتین لوتر کینگ

گفت که چگونه ملتی بزرگ دچار کوررنگی است. داستان‌ها به گروه، هویت مشترک و هدفمندی می‌دهند. فیلسوف، السدایر مکینتایر نیز بر اهمیت داستان در زندگی اخلاقی تأکید کرده است. او می‌نویسد: "انسان اساساً در کنش‌ها و رفتارها، همچنین در آفرینندگی‌های خود، یک حیوان داستان‌گو است. از راه روایت‌ها است که می‌فهمیم که هستیم و چگونه باید رفتار کنیم. کودکان را از داستان محروم کنید، آن‌گاه در رفتار و گفتار خود بی‌سر و زبان، مضطرب و بیان‌گسیخته بر جای می‌مانند."<sup>۱</sup> برای آنکه بدانیم که هستیم، باید بدانیم بخشی از کدام داستان یا داستان‌ها می‌باشیم. پرسش‌های بزرگی چون: ما که هستیم؟ چرا اینجا هستیم؟ کار ما چیست؟ اینها به بهترین شکل با گفتن داستان پاسخ داده می‌شوند. به قول باربارا هاردی: "ما در روایت‌گویی، رویا می‌بینیم، آرزوپردازی می‌کنیم، به یاد می‌آوریم، پیشدستی می‌کنیم، امید می‌بندیم، نومید می‌شویم، باور می‌کنیم، شک می‌ورزیم، برنامه‌ریزی می‌کنیم، بازیابی می‌نماییم، نقد می‌کنیم، می‌سازیم، شایعه می‌پردازیم، می‌آموزیم، نفرت و عشق می‌ورزیم."<sup>۲</sup>

جاناتان ساکس می‌افزاید که تورات نه یک رساله الهیات است و نه یک سیستم متافیزیک، بلکه مجموعه‌ای است از داستان‌های به هم پیوسته که طی زمان، از سفر ابراهیم و سارا از بین النهرین تا موسی و سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان گسترش می‌یابند. ساکس که سال‌ها ربای اعظم بریتانیای کبیر بوده می‌افزاید:

<sup>۱</sup> Alasdair MacIntyre, *After Virtue*, University of Notre Dame Press, 1981.

<sup>۲</sup> Sacks, Jonathan. *Covenant and Conversation. A Nation of Storytellers*. <http://rabbisacks.org/ki-tavo-5779-nation-storytellers/>

برای یهودیت، حقیقت، یک داستان است نه یک سیستم. و ما بخشی از داستان هستیم. یهودی بودن یعنی همین. بخش بزرگی از کار موسی در سفر دواریم [تثنیه] بازگویی این داستان است به نسل بعدی و یادآوری آنچه خدا برای پدران آنها انجام داد، نیز برخی خطاهای پدران آنها. موسی درحالی که رهایی بخش بزرگی است، داستان سرایی برجسته است.

جانانان ساکس دستور موسی به بنی اسرائیل برای بازگویی داستان خود برای نسل های بعد را تعهدی می داند که آنها در آینده ملتی از فرد فرد داستان گویان باشند:

تفاوتی اساسی میان تاریخ و خاطره وجود دارد. تاریخ، "داستان او" است، روایتی از رویدادها که زمانی دیگر برای فرد دیگری اتفاق افتاده است. خاطره، "داستان من" است. گذشته ای است که درونی شده و به بخشی از هویت من بدل گشته است.

او همچنین اشاره می کند به متنی که هر یهودی، هر جای دنیا در سالگرد خروج از مصر، جشن آزادی و عبور [پسح] می خواند تا هویت از نسلی به نسل دیگر سپرده شود:

پدرم یک آرامی صحراگرد بود و به مصر پایین رفت و آنجا زیست و آنها از شماری اندک تبدیل به ملتی بزرگ، نیرومند و پرشمار شدند. اما مصریان بدرفتاری کرده، ما را آزار داده، به کار گیل گماشتند. آن گاه به درگاه خداوند، خدای اجدادمان، زاری کردیم و خداوند صدای ما را شنید و ستم و مصیبت و زحمت ما را دید. پس خداوند با دست قدرتمند و ید افراشته با هیبت عظیم، نشانه ها و اعجازها ما را از مصر نجات داد.

تردیدی نیست که این داستان گویی از عوامل بقای یهودیان در طول سه هزاره تبعیض و کشتار بوده است. به نظر ساکس نباید فقط فرد راهبر یا برخی نخبگان برای یادآوری گذشته آموزش ببینند، بلکه این وظیفه هر فرد است. او پیرامون تفاوت جامعه آمریکا با انگلستان می افزاید:

... همان گونه که در کتابم به نام *The Home We Build Together* [خانه ای که با یکدیگر می سازیم] نوشتم، اگر به دیدن مجسمه های یادبود ریاست جمهوریهای آمریکا در واشنگتن بروید، می بینید که زیر هر یک، سخنان خود آنها حک شده است: از جفرسون: "ما این حقیقت را خودبسنده می دانیم؛ از روزولت: "تنها چیزی که باید از آن بترسیم، خود ترس است؛ از لینکلن در گتیسبرگ و دومین مراسم تحلیف او: "بد هیچ کس را نخواهیم و خیر همگان را خواستار باشیم..." هر یک از این مجسمه های یادبود، داستانی را بازگو می کنند.

لندن هیچ جایی از این دست ندارد. در این شهر یادبودها و مجسمه های بسیاری هست که هر یک زیرنوشتی دارد در این باره آنها که بودند، اما هیچ سخن یا گفتاوردی نوشته نشده است. از داستان هیچ خبری نیست. حتی در پای بنای یادبود چرچیل که سخنرانی هایش به لندن شوک قدرت بخشید، تنها یک کلمه دیده می شود: چرچیل.

آمریکا یک داستان ملی دارد، زیرا جامعه ای است استوار بر ایده عهد. روایت در قلب سیاست عهدمحور قرار دارد، زیرا هویت ملی را در مجموعه ای از رویدادهای تاریخی جای می دهد. یاد آن رویدادها یادآور ارزش هایی است که پیشینیان ما برای آنها نبرد کردند و ما محافظان آنها هستیم.

یک روایت استوار بر عهد همیشه همه را دربردارد و متعلق به همه شهروندان، از تازه واردان تا زاده های سرزمین، است. روایت برای همه، صرفنظر از طبقه یا اعتقاد، می گوید که ما که هستیم. روایت، هویت مشترکی پدید می آورد که دیگر هویت ها را تعالی می بخشد. از این رو است که برای نمونه، مارتین لوترکینگ توانست روایت را با آن تاثیرگذاری عظیم در برخی از مهمترین سخنرانی هایش به کار برد. او به هموندان آفریقایی-آمریکایی اش می گفت که خود را بخشی مساوی از ملت بینند. همزمان، او به سفیدپوستان آمریکایی می گفت که وفادار



باشند به تعهد خود نسبت به اعلامیه استقلال و این جمله در آن که "همه انسان ها با هم مساوی هستند".<sup>۱</sup>

جاناتان ساکس در زمینه مفهوم عهد در داستان خروج بردگان به رهبری موسی زیر تاثیر فیلسوف آمریکایی مایکل والزر است که در دهه هشتاد در کتاب *Exodus and Revolution*، خروج از مصر و انقلاب، این رویداد را کمابیش، پروتوتیپ خطوط اصلی انقلاب های تمدن بشر دانست.

**مایکل والزر:** مایکل والزر در خروج از مصر و انقلاب (۱۹۸۵)<sup>۲</sup> در نهایت حیرت خواننده ای که گمان می برد انقلاب های آمریکا، فرانسه، روسیه و نهضت های قرن بیستم از انگاره ای بی ارتباط با ادیان پیروی کرده اند، نشان می دهد که سیر گسترش آنها از مدل خروج بنی اسرائیل از مصر متاثر است.

طی هزاره ها پیرامون روایت خروج در تورات از دیدگاه های فلسفی، عرفانی، انسان شناسی فرهنگی، و حقوقی بحث شده که شرح آنها بررسی جداگانه و گسترده ای را طلب می کند. اما مایکل والزر این روایت را از منظر فلسفه سیاسی مدرن مورد بررسی قرار داده است. در شرح دیدگاه های والزر، چکیده وار می توان گفت که هر روزگار انقلابی، مانند داستان مصر و بنی اسرائیل، اسارت ها، فرعون ها، توده های نامتشکل و عصیانگر، همداستانی ها، قانونگذاری ها، عهد میان رهبران و پیروان، رقابت های درون جناحی و بیابان های خشک و پرخطر خود را دارد. کدام انقلابی ابتدا از خطر کردن بیفرجام چند پیشاهنگ نآزموده آغاز نشد؟ آن گونه که موسی تاب دیدن خشونت با بردگان را نیاورد و به اقدام قهرآمیز فردی دست زد، به مرگ محکوم شد و گریخت تا از تبعید با برنامه ای دربرگیرنده آحاد قوم بازگردد؟ آیا این انگاره را در انقلاب آمریکا، فرانسه و روسیه هر یک به درجاتی نمی بینیم؟ کدام انقلاب از مسیر نافرمانی مدنی نگذشته، آن گونه که در داستان خروج از مصر، قابله های بنی اسرائیل از کشتن نوزادان ذکور سرباز زده، آنها را پنهان می کنند؟ آیا تسویه حساب ها و اختلاف های خونین درون انقلاب ها یادآور شورش قورح [قارون] در بیابان

<sup>۱</sup> *ibid*

<sup>۲</sup> *Walzer: Michael. Exodus and Revolution. Basic Books (New York, 1985)*

علیه موسی نیستند؟ آیا عهد و قانون که در مرکز داستان آزادی بردگان از مصر است، حکایت فراگیر هر جنبش پیروزمندی نیست؟

مایکل والزر دو نمونه انقلاب آمریکا به راهبری تاماس جفرسون و جنبش حقوق مدنی سیاهپوستان به راهبری مارتین لوتر کینگ را بیش از همه در همخوانی با مدل خروج از مصر می‌داند. تردیدی نیست که پیش زمینه های مسیحی این دو رویداد که رهبران آنها را به متن تورات همچون بخش جدایی ناپذیر کتاب مقدس مسیحیان پیوند می‌دهد، نقش مهمی در این همخوانی داشته‌اند. در یک نگاه کلی، راهبران این دو رویداد، مانند راهبر آزادی بردگان، داستان های نیرومندی برای ارتباط گیری با مردم خود گفته‌اند و "عهد" فراگیر آن داستان‌ها، نقش چشمگیری در پیروزی داشته‌است.

لوتر کینگ در آوریل ۱۹۶۳ در نامه ای از زندان بیرمنگام، خطوط داستانی فراگیر را ترسیم کرد. او نوشت: "باعدالتی در هر جا تهدیدی برای عدالت در همه جا است". این جمله نه تنها برای سیاهپوستان، داستانی نیرومند می‌گفت، بلکه فراخوانی بود برای رهبران دیگر در آمریکا. چنان که پس از آن، هنرمندان، ورزشکارانی چون محمدعلی کلی، جاشوا آبراهام هشل فیلسوف و ربای آمریکایی، رهبران لیبرال مسلمانان آمریکا و دیگر اقلیت های ملی و نژادی، بازو به بازوی کینگ در صف نخست تظاهرات قرار گرفتند. مارتین لوتر کینگ داستانی گفت که بسیاری خود را با آن همداستان یافتند.

### بخش سوم: نقش داستان گویی در راهبری و توانمندسازی شهروندی

راهبر یا لیدرِ دمکراتیک کسی است که گروهی را برای انجام کاری مشخص هماهنگ و توانمند می‌کند. چنین فردی، نخست باید خواستِ راهگشایی داشته باشد و از ویژگی‌هایی چون صداقت، درستکاری، اعتماد به نفس، هوش عاطفی و مجرد، خلاقیت، دورنمای ذهنی، بیان شیوا و نیز دانش کافی برخوردار باشد. او با خطاهای ذهنی و شناختی، آگاهانه رو به رو می‌شود و از شنیدن و ادراک گزینشی، یا تفسیر نظر دیگران بر اساس انتظاری که پیشاپیش از آنها دارد، پرهیز می‌کند.

هاوارد گاردنر، روانشناس و متخصص تعلیم و تربیت معاصر آمریکایی بیشتر با نظریه "هوش های چندگانه" شناخته شده است که بر اساس آن یک عامل را نمی‌توان به نام هوش اندازه

گیری کرد و چندین نوع هوش وجود دارد، از آن جمله هوش عاطفی. اما در این نوشتار به دستاوردهای او در کتاب *Leading Minds* [ذهن های رهبری کننده] می پردازیم که در سال ۱۹۹۵ با مشارکت اما لاسکین منتشر شد. عنوان دوم این کتاب *An Anatomy of Leadership* یا کالبد شناسی راهبری بود؛ تحقیقی پیرامون خلاقیت و تاثیر گذاری در مدرسهٔ تعلیم و تربیت هاروارد.<sup>۱</sup>

برخی از شارحان گاردنر از جمله وارن بنیس برآند که کشف او در زمینهٔ ارتباط میان داستان خوب با بازدهی بالا در تدریس و راهبری، بازتابی است از هنر تدریس خود او. گاردنر نظریهٔ راهبری خود را نه در قالب متن های پر از حروف ایتالیک، گیومه و اصطلاح های دشوار، بلکه در یازده زندگینامهٔ کوتاه از رهبران قرن بیستم ارایه می کند: از مارگارت مید تا مهاتما گاندی. بنیس پیرامون اهمیت نظریهٔ راهبری گاردنر می نویسد:

بشریت امروز در دنیا سه تهدید مهیب پیشارو دارد: خطر ویرانی در اثر یک اتفاق یا جنگ هسته ای؛ تهدید مصیبتی فراگیر یا فاجعه ای زیست بومی؛ و بحران تشدید شوندهٔ راهبری در بیشتر نهادهای ما. بحران راهبری، برخلاف امکان یک مصیبت یا نابودی سراسری نمی تواند موضوع فیلمی پرفروش باشد، بلکه به دلایل بسیار، فوری ترین و خطرناک ترین تهدید امروز ما است، فقط از این رو که به اندازهٔ کافی شناخته نشده و درک اندکی از آن وجود دارد.<sup>۲</sup>

نظریهٔ گاردنر در مورد راهبری کارآمد، نه فقط سیاست، بلکه تجارت و صنعت، دولت و فضای مدنی را دربر می گیرد. راهبر کارآمد "با سخنان یا نمونهٔ فردی

<sup>۱</sup> Gardner, Howard E. Laskin, Ema. *Leading Minds, an Anatomy of Leadership*. Basic Books, 1995

<sup>۲</sup> Bennis, Warren. *The Leader as Storyteller*. *Leadership Magazine*, January-February 1996. issue of *Harvard Business Review*.

زندگی خود بر روی رفتارها، افکار و احساسات شمار چشمگیری از انسان های مخاطب او به جا می گذارد". گاردنر برای پس زدن مفاهیم زیانبار در واژگان بدنام "رهبری" و "پیروی"، به جای "پیروان" یا followers استفاده از "مخاطبان" یا audience را پیشنهاد می کند. از دید او طیفی وجود دارد از راهبران غیرمستقیم که کار تحقیقی، هنری و ارتباطی ارائه می دهند تا راهبران مستقیم از طریق سخنرانی و کنش اجتماعی و سیاسی. گاردنر، راهبران را از نظر دامنه تاثیر نیز طیف بندی می کند: تاثیر در محافل محدود، مانند محافل آکادمیک و روشنفکری و تاثیر بر جمعیت های بزرگ چون پاپ کلیسای کاتولیک. او راهبران را از نظر خلاقیت نیز درجه بندی می کند.

گاردنر این چهار ویژگی در یک رهبر را ضروری می داند. شناخت آنها می تواند در فضای عوامفریبی و شهرت های حباب وار از فریب خوردن مردم جلوگیری کرده، توهم های خودرهبربینی را مهارسازد:

- ۱- فرد باید با یک جامعه یا دسته ای از مخاطبان، پیوند تنگاتنگ داشته باشد.
- ۲- ریتم زندگی او ترکیبی از زندگی شخصی و حضور در میان مردم باشد.
- ۳- میان داستانی که فرد رهبر برای مخاطبان خود می گوید با زندگی و خطوط شخصیتی خود او باید همخوانی وجود داشته باشد.
- ۴- با گزینش مردم به قدرت رسیده باشد و نه با استفاده از زد و بند و خشونت.

با بازگردد به مفهوم همداستانی در ابتدای این نوشته، می توان افزود که رهبر در جوامع و نهادهای مدنی، همواره داستانی برای گفتن دارد، برخاسته از همداستانی شهروندی. اما باید جوهر این داستان در وجود و زندگی خود او به آشکاری بازتاب یابد. نمی توان فحاش، ناروادار، خشونت مدار و اقتدارگرا بود و ادعای روشن شدگی و روحانیت داشت. نمی توان ادعای رهبری فمینیستی داشت و سد پیشرفت اطرافیان زن شد. نمی توان اصلاح طلب بود و رشوه گرفت یا به ژن برتر اعتقاد داشت. نمی توان از عدالت گفت و دکل دزدید.

گاردنر بر آن است که هر داستان، حامل پیام برای ایجاد یک دگرگونی است. راهبران، بسته به پختگی مخاطبان، یا "داستان را می گویند (Telling) یا آنرا تبلیغ کرده، به اصطلاح می-

فروشند (Selling) یا داستان را با مشارکت راهروان جلو می‌برند (Participating). آنها در پیشرفته‌ترین حالت، نقش‌های داستان را به افراد کارآمد و شایسته وامی گذارند (Delegation).

گاردنر از گرفتن جانب یک سویه از تقابل‌های دوتایی پرهیز می‌کند. آیا راهبران، ساخته روح زمانه خود هستند یا با ویژگی‌های فردی خاصی به موقعیت خود در تاریخ دست می‌یابند؛ ژن موثر است یا محیط زیست؟ آیا راهبران خوب فقط فرصت را در هوا می‌زنند یا دارای ایده‌ال هستند؟ گاردنر از گزینش یکی از این دوتایی‌ها سرباز می‌زند و حتی آنها را با هم آشتی می‌دهد. او طرز فکر "یا این یا آن" را متعلق به توانایی ذهنی کودک پنج ساله می‌داند.

گاردنر در بیوگرافی‌های کوتاه راهبران موفق، نشان‌هایی می‌یابد که همچنین برای تحقق توانمندسازی شهروندی ضروری هستند: آنها شنوندگان توانایی بوده‌اند؛ دامنه تمرکز بالا داشته‌اند؛ سخنرانانی خوش بیان و توانا بوده، با داستانی گیرا با مخاطبان ارتباط گرفته‌اند؛ اعتمادبرانگیز بوده‌اند؛ در زندگی آنها سفر، مهاجرت و تبعید [شاید برخی تجربه‌های زندان] نقش مهمتری داشته تا تحصیلات آکادمیک، مانند نمونه‌های گاندی و رونکالی؛ آنها قادر به برانگیختن امید و حرکت در جوامع ناامید و خاموش بوده‌اند. راهبرانی که اقتدارگرا نبوده‌اند، سفرهای بیشتری داشته، سلوک‌های درونی و تحول‌های وجدانی/روحي بیشتری را تجربه کرده‌اند تا رهبران اقتدارگرا. النور روزولت که مدافع جنبش برابری حقوق زنان با مردان در آمریکا بود، همدم مهربان شوهری فلج بود که عشق زن دیگری را در دل داشت. بررسی‌های گاردنر از بیوگرافی‌های راهبران موفق، می‌تواند راهنمایی برای کنش اجتماعی ما ایرانیان باشد.

کوتاه سخن آنکه بر محور داستان‌های برآمده از مشارکت مدنی و جنبش دموکراسی خواهی است که شهروندان می‌توانند در همیاری و رفع مشکلات آنی و بلندمدت جامعه بکوشند، مطالبات گوناگون را پیش ببرند، آگاهی برسانند، صدارسان بیصدایان باشند، بر توانمندی شهروندی خود بیفزایند، افق آزادی‌ها را گسترش دهند و رو به سوی آینده‌ای روشنتر، لحظه‌های همداستانی را نقش بزنند ... شیریندخت دقییان - نوامبر ۲۰۱۹